

## عاقبت قاتلان امام حسین علیه السلام



### فلسفه قیام مختار

مختار زمانی که تصمیم بر نابودی قاتلان امام حسین (علیه السلام) گرفت، گفت: «دین ما به ما اجازه نمی‌دهد که بگذاریم کسانی که حسین (علیه السلام) را کشته‌اند در این دنیا، با امنیت و آسایش زندگی کنند، آنگاه در حقیقت، من ناصر و خونخواه آل محمد (صلی الله علیه و آله) نیستم، بلکه کذاب خواهم بود. برای دستیابی بر آن جانان، از خدا کمک می‌طلبم و خدای را سپاسگزارم که مرا شمشیری بر سر آنان قرار داده و نیزه‌ای که بر آنان وارد خواهد شد و انتقام‌گیرنده آنان که حق اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بگیرم و بر خداوند حق است که آنان را که دستشان به خون اهل بیت پیامبر آغشته شده به قتل برساند و آنان که حق خاندان پیامبر را نادیده گرفته‌اند خوار و ذلیل کند. پس آنان را به من معرفی کنید تا تعقیبشان کنم و ریشه آنان را برکنم. مختار همه همت خود را برای این هدف مقدس، که هدف اصلی قیام او بود، به کار برد. (1) موسی بن عامر می‌گوید: «مختار فرمان داد که قاتلان امام حسین (علیه السلام) را تعقیب کنید و می‌گفت: به خدا قسم، آب و خوراک بر من ناگوار است تا این که زمین را از لوث وجود آن ناپاکان پاک سازم.» (2) بنابراین، عده‌ای به صورت گروهی و عده‌ای نیز فرد فرد به دست انتقام و عدالت سپرده شدند و به جزای اعمال ننگین خود رسیدند.

### نحوه کشته شدن یزید

یزید روزی با اصحابش به قصد شکار به صحرا رفت. به اندازه دو یا سه روز از شهر شام دور شد، ناگاه آهویی ظاهر شد یزید به اصحابش گفت: خودم به تنهایی در صید این آهو اقدام می‌کنم کسی با من نیاید. آهو او را از این وادی به وادی دیگر می‌برد. نوکرانش هر چه در پی او گشتند اثری نیافتند. یزید در صحرا به صحرانشینی برخورد کرد که از چاه آب می‌کشید. مقداری آب به یزید داد ولی بر او تعظیم و سلامی نکرد. یزید گفت: اگر بدانی که من کیستم بیشتر من را احترام می‌کنی! آن اعرابی گفت ای برادر تو کیستی؟ گفت: من امیرالمومنین یزید پسر معاویه هستم. اعرابی گفت: سوگند به خدا، تو قاتل حسین بن علی (علیهما السلام) هستی ای دشمن خدا و رسول خدا. اعرابی خشمگین شد و شمشیر یزید را گرفت که بر سر یزید بزند، اما شمشیر به سر اسب خورد، اسب در اثر شدت ضربه فرار کرد و یزید از پشت اسب آویزان شد. اسب سرعت می‌گرفت و یزید را بر زمین می‌کشید، آنقدر او را بر زمین کشید که او قطعه قطعه شد. اصحاب یزید در پی او آمدند، اثری از او نیافتند، تا این که به اسب او رسیدند فقط ساق پای یزید روی رکاب آویزان بود. (3)

### الف - اعدام‌های دسته جمعی

مختار تمام کسانی را که در روز عاشورا، با اسب بر بدن مقدس امام حسین (علیه السلام) و شهدا تاخته بودند و تعدادشان ده نفر بود، را دستگیر کردند، دست و پایشان را بستند، از پشت بر زمین خواباندند و به زمین میخ کردند و اسب‌ها را با نعل تازه، بر بدن‌های آنان تاختند تا پیکر آنان در هم شکسته شد و به هلاکت رسیدند. (4) سپس بدن‌های آنان را به آتش سوزاندند. اینان عبارت بودند از: اسحاق بن حویه، اخنس بن مرثد، حکیم بن طفیل، عمرو بن صبیح، رجاء بن منذر عیدی، سالم بن خثیمه، واحظین ناعم، صالح بن وهب، هانی بن ثبیت و اسید بن مالک. ابو عمرو گوید: ما بعدها در مورد سابقه این ده نفر بررسی کردیم. به این نتیجه رسیدیم که همه آنان زنارزاده و فرزندان نامشروع بودند. (5) دویست و چهل و هشت نفر از عاملان اساسی واقعه کربلا که در شورش کوفه دستگیر شده بودند، همه یکی پس از دیگری گردن زده شدند. آنان در میان پانصد نفری بودند که در شورش کوفه بر ضد مختار دستگیر شدند.

شمر بن ذی الجوشن در روز عاشورا شتری را که مخصوص سوار شدن امام حسین (علیه السلام) بود، را به عنوان غنیمت گرفت و به کوفه آورد و به شکرانه قتل فرزند پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن شتر را نحر کرد و گوشتش را بین دشمنان اهل بیت در کوفه تقسیم نمود. مختار دستور داد تمام خانه‌هایی را که آن گوشت وارد آن شده بود و افرادی را که دانسته از آن گوشت خورده‌اند، شناسایی کنند. همه آن خانه‌ها را ویران کرد و کسانی را که از آن گوشت خورده بودند اعدام نمود. (6)

### ب - اعدام سران کوفه

سران کوفه که در قیام خونخواهی عاشورا کشته شدند عبارت بودند از:

#### 1- عمر بن سعد:

او فرمانده کل نیروهای یزید در کربلا و از جمله کسانی بود که نامش در سیاهه قصاص شونندگان قرار داشت. او پیش از دستگیری به سراغ مختار آمد و خود را معرفی کرد و با شروطی، امان‌نامه گرفت. اما پس از کشتار قاتلان امام حسین (علیه السلام) در کوفه، نامه‌ای از محمد حنفیه به مختار رسید مبنی بر این که جزای عمر بن سعد را بدهد. مختار دید بعضی از شروط امان‌نامه توسط عمرسعد نقض شده است. به همین بهانه، او را احضار کرد. او ابتدا قصد فرار داشت اما برایش میسر نشد. همین بهانه مختار را در کشتن او مصمم ساخت.

او در مقابل ابو عمرو، رئیس شهرنایب مختار مقاومت کرد تا امان بگیرد اما او را امان نداد. آنقدر بر پیکر او شمشیر زدن تا کشته شد و سر بریده‌اش را نزد مختار آوردند.

مختار از حفص فرزند عمر سعد پرسید: آیا او را می‌شناسی؟

حفص گفت: در زندگی پس از او خیری نیست.

مختار گفت: پس از او زندگی نخواهی کرد. سپس دستور داد او را نیز گردن بزنند، پس از آن که پسر عمر سعد هم کشته شد اظهار داشت: یکی در مقابل خون حسین (علیه السلام) و دیگری در قبال علی اکبر حسین ولی یکتان نیستند، به خدا قسم اگر سه چهارم قریش را بکشم تلافی یک بند انگشت حسین (علیه السلام) نشده است. (7) مختار سر بریده عمرسعد را به حجاز، نزد محمد حنفیه فرستاد. وقتی چشم فرزند امیرمؤمنان به سر بریده ابن سعد افتاد، فرمود:

«اللَّهُمَّ لَا تَسْ هَذَا الْيَوْمَ لِلْمُخْتَارِ وَأَجْزِهِ عَنِ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ (صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) خَيْرَ الْجَزَاءِ. قَوْلَهُ مَا عَلَى الْمُخْتَارِ بَعْدَ هَذَا مِنْ عُنْبِي» (8); خدایا این روز مختار را داشته باش و او را از جانب خاندان پیامبرت محمد(صلی الله علیه و آله)، بهترین پاداش را عنایت فرما. به خدا سوگند، پس از این عتابی بر مختار نیست .

2- شمر بن ذی الجوشن؛

این فرد جنایتکار شماره يك كربلا، توانست از چنگ مختار بگریزد اما مختار دستور داد که او را هر کجا رفته است پیدا کنند و به سزای اعمال ننگینش برسانند. شمر در ماجرای شورش کوفه بر ضد مختار از عاملان اصلی بود.

مسلم ضیائی، که هم قبیله شمر بود، می‌گوید: «ما فرار کردیم و خود را به محلی در مسیر کوفه و بصره به نام ساتیدما رساندیم و در نزدیکی آن محل، دهکده کوچکی به نام کلتانیّه در حوالی سواحل فرات قرار داشت. ما در کنار تپه‌ای مخفی شدیم که توسط يك روستایی جای ما لو رفت. شب هنگام بود که ماموران مختار ما را محاصره کردند. شمر را دیدم که جامه‌ای خوش‌بافت به تن داشت و بدنش پیس(بیماری برص) بود. ما حتی فرصت سوارشدن بر اسب را نیافتیم. درگیری شدیدی رخ داد. ساعتی بعد صدای الله اکبر شنیدم و کسی فریاد زد خداوند، خبیثی را کشت.(9)

شیخ طوسی(ره) می‌نویسد: «شمر را دستگیر کردند و نزد مختار آوردند. مختار دستور داد گردن او را زدند و جسدش را در دیگ روغن جوشیده افکندند و یکی از یاران مختار با پای خود سر شمر را لگد می‌کرد.»(10)

عبدالرحمن بن عبد می‌گوید: من شمر را به هلاکت رساندم. مختار تا نگاهش به سر بریده شمر افتاد، سجده شکر به جای آورد و دستور داد آن سر را بالای نیزه کنند و مقابل مسجد جامع شهر در معرض دید مردم قرار دهند تا موجب عبرت همگان باشد.(11)

3- یجدل بن سلیم:

وی در روز عاشورا، برای غارت انگشتر امام حسین(علیه السلام)، انگشتان حضرت را قطع کرد. مختار دستور داد انگشتان آن خبیث را قطع کردند. سپس دو پایش را بریدند و آنقدر در خون غلتید تا به هلاکت رسید.(12)

4 - خولی بن یزید اصبحی:

وی از چهره‌های کثیف حادثه عاشورا بود. او مامور حمل سر بریده امام حسین(علیه السلام) و قاتل عثمان بن علی، برادر امام حسین(علیه السلام)، بوده است.(13)

عصر روز عاشورا عمر سعد سر امام را به خولی سپرد تا نزد عبدالله ببرد، چون خولی وارد شهر شد و جلو قصر آمد در قصر بسته شده بود، لذا به خانه خود رفت و سر را زیر طشت نهاد. زنی پرسید چه خبر آوردی؟ خولی گفت: ثروت روزگار را برایت آورده‌ام، این سر حسین بن علی است که در خانه ما است. زن گفت: وای بر تو، مردم با طلا و نقره از سفر می‌آیند و تو سر پسر پیغمبر را به خانه می‌آوری؟ به خدا قسم من دیگر با تو زندگی نخواهم کرد. زن هنگام خارج شدن از خانه، مشاهده کرد که نور از زیر طشت تا آسمان متصل است. می‌گوید به خدا قسم مرغان سفیدی را دیدم که اطراف طشت در پروازند. وقتی صبح شد خولی سر امام را نزد ابن زیاد برد.(14)

مختار، ابو عمره رئیس گارد خود را با جمعیتی مامور کرد تا خولی را دستگیر کنند. ایشان خانه خولی را محاصره کردند، ابوعمره وارد خانه شد و خانه را بازرسی کردند. از زنت سراغ خولی را گرفتند. او گفت نمی‌دانم ولی با دست و سر به طرف مستراح اشاره نمود. وارد مستراح شدند و او را بیرون کشیدند در حالی که زنبیلی به جای کلاه بر سر نهاده بود، ابوعمره به سراغ مختار فرستاد و درباره وی کسب تکلیفی نمود، مختار خود آمد و دستور داد جلو خانه‌اش او را بکشند و سپس جسدش را آتش زدند، مختار ایستاد تا تمام جسد به خاکستر تبدیل شد.(15)

5- سنان بن انس:

وی از چهره‌های جنایتکار کربلا و کسی است که به خیمه‌های امام حسین (علیه‌السلام) یورش برد و در آخرین لحظات عمر امام، نیزه‌اش را به سینه حضرت فرو برد. در بعضی مقاتل نیز نقل شده که او سر مقدس امام حسین(علیه السلام) را از بدن جدا کرده است.(16) پس از دستگیری او، به دستور مختار، دست و پایش را بریدند و هنوز جان داشت که او را در دیگ روغن جوشان افکندند و اینگونه به نتیجه اعمال زشت خود رسید.(17)

6- حکیم بن طفیل قاتل حضرت ابوالفضل علیه السلام

حکیم بن طفیل از سران حادثه عاشورا بود، که امام حسین(علیه السلام) را تیرباران نمود و حضرت ابوالفضل(علیه‌السلام) را شهید کرد و لباس و اسلحه او را غارت نمود. عبدالله بن کامل به دستور مختار، او را دستگیر کرد. عدی بن حاتم، که هم قبیله او بود، از او شفاعت کرد، اما مؤثر واقع نشد و به دستور ابن کامل، که از فرماندهان مختار بود، او را تیرباران کردند.

حکیم را که شانه‌هایش بسته بود در کناری نگه داشتند و به او گفتند: تو بودی که لباس‌های عباس بن علی(علیهماالسلام) را غارت کردی؟ اکنون لباس‌های تو را در زنده بودنت بیرون می‌آوریم. پس او را برهنه کردند و نگاه گفتند: تو بودی که تیر به طرف حسین(علیه السلام) پرتاب نمودی و می‌گویی که تیر من به جامه امام رسید و او را آزار نرسانید؟ به خدا قسم تو را تیرباران می‌کنیم چنان که امام را هدف تیر قرار دادی. پس از سه طرف تیرها به سوبش پرتاب گردید و او را بر زمین افکند، آنقدر تیر بر بدنش زدند که مانند خارپشت گردید.(18)

7- عبیدالله بن زیاد:

پس از آن که مختار از طرف شورشیان کوفه آسوده خاطر شد و آنان را سر جای خود نشانید ابراهیم پسر مالک اشتر را مامور جنگ با ابن زیاد نمود.

در حین جنگ ابراهیم شخصاً ابن زیاد را از نظر دور نمی‌داشت و صف‌ها را می‌شکافت تا خود را به او برساند. ابن زیاد غرق در سلاح، با نیزه‌اش به هر طرف حمله می‌کرد. ناگهان ابراهیم، خود را در مقابل ابن زیاد دید و چون عقابی شکاری به او حمله برد و شمشیر خود را آنچنان محکم بر کمر او فرود آورد که تاریخ می‌نویسد: ابن زیاد جلوی دست و پای اسپش، غلتید و همانند گاوی که سرش را بریده باشند، صدا می‌کرد.(19) بدن او به دو نیم شد؛ قسمت بالای بدن او به يك طرف و قسمت پایین بدنش به طرف دیگر پرتاب شد و ابراهیم فریاد زد: «ابن زیاد را کشتم.»(20) نکته قابل توجه اینجاست که این واقعه در روز عاشورای سال 67 هـ. ق واقع شد و او در آن هنگام سی و نه ساله بود.(21)

ابراهیم دستور داد سر ابن زیاد را از بدنش جدا کرده و جسدش را به آتش کشیدند.(22) سپس گفت: «خدا را شکر می‌کنم که ابن زیاد به دست من کشته شد.» سر ابن زیاد را برای مختار آوردند و مختار برخاست و پایش را روی سر او نهاد و سپس دستور داد کفش او را آب بکشند و طاهر کنند، آن را بر دروازه شهر کوفه نصب نمود و سپس دستور داد آن سر را با تعدادی از سرهای بریده سران شام به مدینه نزد امام سجاد(علیه السلام) و محمد حنفیه بفرستند.(23)

هنگامی که سر ابن زیاد را نزد امام سجاد(علیه السلام) آوردند، امام با جمعی بر سفره غذا نشسته بودند. وقتی چشم امام به سر بریده قاتل پدرش و شهدای

کربلا افتاد، دست‌ها را به دعا برداشتند و فرمودند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَدْرَكَ لِي نَارِي مِنْ عَدُوِّي وَجَزَا اللَّهُ الْمُخْتَارَ حَيْرًا؛ خدا را شکر که انتقام خون مرا از دشمنم گرفت و خداوند به مختار جزای خیر دهد. (24) آنگاه امام با شادمانی، رو به حاضران کردند و فرمودند:

«وقتی مرا نزد ابن زیاد بردند، او سر سفره غذا بود. من در آن هنگام از خدا خواستم که زنده بمانم و سر ابن زیاد را ببینم.» (25) داستان سر ابن زیاد

ابراهیم سر ابن زیاد را به کوفه نزد مختار فرستاد، سر ابن زیاد را در گوشه قصر نهادند. ماری باریک پیدا شد و میان سرها گردش می‌کرد تا به سر عبدالله رسید وارد دهان او شد و از بینی‌اش خارج گردید، و از بینی وارد می‌شد و از دهنش خارج می‌گردید، و مکرر این عمل را انجام می‌داد.

مرجانه مادر عبدالله پس از شهادت امام حسین(علیه السلام) به او گفت: ای خبیث، فرزند پیامبر را کشتی؟ هرگز روی بهشت را نخواهی دید. (26) 8. حرمله:

شیخ طوسی(ره) در امالی می‌نویسد: منهل بن عمرو از شیعیان و یاران امام سجاد(علیه السلام) می‌گوید: پس از زیارت خانه کعبه، به مدینه رفتم و خدمت امام سجاد(علیه السلام) شرفیاب شدم. امام از من پرسید: ای منهل، از حرمله چه خبر؟ گفتم: هنگامی که از کوفه خارج شدم، زنده بود. امام هر دو دستش را به دعا بلند کرد و چنین فرمود:

«اللَّهُمَّ اذِقْهُ حَرَ الحَدِيدِ. اللَّهُمَّ اذِقْهُ حَرَ النَّارِ؛ خدایا، سوزش شمشیر را به او بچشان. خدایا، سوزش شمشیر را به او بچشان. خدایا، سوزش آتش را به او بچشان.»

از نفرین امام سجاد(علیه السلام)، که مظهر عفو و گذشت از خطاکاران بود، معلوم می‌شود که حرمله چقدر دل اهل بیت پیامبر(علیهم السلام) را به درد آورده است. ابو مخنف از امام باقر(علیه السلام) نقل می‌کند: هنگامی که علی اصغر در آغوش پدر هدف تیر حرمله واقع شد، امام حسین(علیه السلام) آنان را نفرین کرد و فرمود:

«وَأَنْتُمْ لَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ الظَّالِمِينَ؛ خدایا، انتقام ما را از این ستمگران بستان.» (27) منهل گفت: پس از زیارت مدینه، عازم کوفه شدم. وقتی به کوفه رسیدم، مختار به قلع و قمع عاملان حادثه کربلا مشغول بود. من با مختار رفاقت قدیمی داشتم. به قصد دیدار مختار از خانه خارج شدم. وقتی چشم مختار به من افتاد، گفت: هان منهل، کجا بودی تا حالا به دیدن ما نیامدی و در قیام با ما همراه نبودی؟ گفتم: امیر، من به سفر حج رفته بودم.

با هم مشغول صحبت شدیم تا به محله کناسه رسیدیم. خبر دادند که حرمله در این محله مخفی شده است. ماموران به سرعت، به جست و جو پرداختند و زمانی نگذشت که فردی را کشتان کشتان به نزد مختار آوردند. آری، او حرمله بود. تا چشم مختار به او افتاد، با لحن تند فریاد زد: خدا را شکر که به چنگم افتادی! و بی درنگ، فریاد زد: جلا، جلا، جلا.

جلادان جلو آمدند. مختار دستور داد: اول دو دست او را قطع کنید. (همان دو دستی که با یکی کمان را می‌گرفت و با دیگری تیر را رها می‌کرد؛ يك بار گلوی علی اصغر را نشانه گرفت، يك بار چشم ابوالفضل (علیه السلام) را نشانه رفت و يك بار هم قلب حسین(علیه السلام) را شکافت.) سپس فریاد زد: دو پایش را هم قطع کنید! ماموران اجرا کردند. آنگاه صدا زد: آتش، آتش.

فوراً چوب‌های خشک و نازکی را روی بدن نیمه جان او ریختند و آن را به آتش کشیدند.

منهل می‌گوید: از تعجب بلند گفتم: سبحان الله!

مختار گفت: علت این جمله‌ای را که گفتمی چه بود؟

گفتم: گوش کن تا برایت بگویم و ماجرای نفرین امام سجاد(علیه السلام) را برایت تعریف کردم.

مختار با تعجب پرسید: خودت از امام ابن نفرین را شنیدی؟!

گفتم: بله. مختار از اسبش پیاده شد و دو رکعت نماز خواند و سجده‌اش را طولانی کرد، سپس برخاست و سوار شد و تا آن وقت جسد حرمله به زغال تبدیل شده بود. (28)

9- زید بن رقاد:

او از تک تیراندازان لشکر عمر سعد بود که در روز عاشورا، تیری به طرف عبدالله، فرزند امام حسن(علیه السلام) افکند. آن تیر، دست عبدالله را به پیشانی‌ش دوخت. تیری دیگر نیز به قلب او افکند و او را به شهادت رساند. زید پس از کمی مقاومت، به وسیله افراد عبدالله شاکری یکی از فرماندهان لشکر مختار، تیرباران شد و سپس او را در آتش سوزاندند. (29)

10- عمرو بن حجاج زیدی:

وی از سران کوفه و از کسانی بود که نامه دعوت برای امام حسین(علیه السلام) فرستاد. وی با پانصد نفر، مامور بستن آب بر روی امام و اهل بیت(علیهم السلام) بود. او پس از شکست شورشیان کوفه از ترس به سوی شراف و واقفه فرار کرد و دیگر اثری از او مشاهده نشد. (30)

11- عبدالله دپاس:

وی قاتل محمد، فرزند عمار یاسر، بود. او دستگیر و سپس کشته شد، اما پیش از آن، سه نفر از حامیان عمرسعد را به مختار معرفی کرد: عبدالله بن اسید؛ مالک ثمیر؛ حمل بن مالک.

12- منقذ بن مره عبیدی:

مختار، عبدالله بن کامل را به سراغ منقذ بن مره عبیدی، قاتل حضرت علی اکبر(علیه السلام) فرستاد، خانه‌اش را محاصره کردند. او که مردی شجاع و دلیر بود مسلح و سوار بر اسب از خانه بیرون آمد. با نیزه به یکی از سربازان مختار حمله کرد و او را از اسب انداخت ولی آسیبی به وی نرسید، ابن کامل با شمشیر بر او حمله کرد و چند ضربه شمشیر بر او وارد ساخت ولی چون زره‌اش قوی بود در او اثر نکرد جز آن که بعدها آن دست شل شد. بالاخره نهیب سختی بر اسب زد که از چنگ سربازان فرار کرده و در بصره به مصعب بن عمیر پیوست. (31)

13- زید بن رقاده قاتل عبدالله فرزند مسلم بن عقیل:

از تواریخ بر می‌آید که فرزندان از مسلم بن عقیل در کربلا بودند غیر از دو طفلان معروف که در زندان ابن زیاد بوده‌اند، و ایشان در کربلا جنگیده‌اند از جمله عبدالله است که زید بن رقاده ملعون با دو تیر او را شهید کرد. تیر اول به سوبش پرتاب نمود و عبدالله دست خود را حمایل قرار داد که تیر دست را به صورتش دوخت و

هنگامی که این تیر به او اصابت کرد چنین گفت: بار خدایا اینان ما را کم شمردند و خوار ساختند خداوند اینها را بکش چنانکه ما را کشتند، و آنان را خوار کن چنانکه ما را خوار کردند؟

همین ملعون تیر دیگری بر او زد که او را شهید کرد، سپس به بالین جوان آمد و با حرکت دادن، تیر را از پیشانی او بیرون کشید ولی پیکان تیر که از آهن بود در پیشانی باقی ماند و نتوانست آن را بیرون بکشد.

مختار، عبدالله کامل را برای دستگیری مامور ساخت، خانه‌اش را محاصره کردند، زید با شمشیر کشیده بیرون آمد، و چون مرد شجاعی بود این کامل دستور داد هیچ کس با نیزه و شمشیر کشیده به او نزدیک نشود بلکه او را تیرباران و سنگباران کنید، به این وسیله او را کشتند، چون احساس کردند هنوز رمقی در بدن دارد؛ فرمان داد تا آتش آورند و او را که هنوز زنده بود آتش زدند. (32)

ج - اعدام سایر جنایتکاران

1- مختار، ابو نمران مالک بن عمرو نهدی، از فرماندهان انقلاب را با گروهی، مامور دستگیری عبدالله بن اسید جهمنی، مالک بن نسیر و حمل بن مالک نمود ابو نمران آنها را دستگیر کرد و نزد مختار آورد.

مختار به شدت به آنان پرخاش کرد و گفت: «ای دشمنان خدا و ای دشمنان کتاب خدا، و ای دشمنان رسول خدا و ای دشمنان خاندان پیامبر خدا، حسین چه شد؟! حسین را به من تحویل دهید، ای نامردان! کسی را کشتید که شما را به اقامه نماز امر می‌کرد!»

آنان گفتند: ای امیر، مجبور بودیم. مَتَّ بگذار و ما را نکش!

مختار فریاد زد، «مَتَّ بر شما بگذارم؟! آیا شما بر حسین، فرزند دختر پیامبران، مَتَّ گذاشتید و او را رها کردید و به او آب دادید؟!»

سپس به مالک بن نسیر گفت: تو همان کسی نیستی که کلاه امام را به غارت برد؟ عبدالله بن کامل گفت: آری همین او است .

فرمان داد: دست و پایش را قطع کنید و بگذارید آنقدر دست و پا بزند تا بمیرد، دست و پایش را ببرند، و در خورش غلطید تا جان داد، سپس دو نفر دیگر را گردن زدند.

مالک بن نسیر به اندازه‌ای پست بود که وقتی امام آخرین لحظات حیات را می‌گذرانید هر کس نزدیک حضرت می‌آمد تا او را شهید کند دلش راضی نمی‌شد و برمی‌گشت، تا این که مالک آمد و شمشیر بر سر امام وارد ساخت که کلاه را شکافت و سر حضرت را زخمی کرد و خون جاری گردید. امام کلاه را از سر برداشت و انداخت و فرمود: «لا اکلت بها و لا شربت حشرک الله مع الظالمین؛ با این دست نخوری و نیاشامی و خداوند تو را با ستمکاران محشور فرماید.» (33)

چون کلاه امام از خز بود، مالک آن را برداشت و به کوفه برد و چون خواست آن را بشوید همسرش گفت: وای بر تو لباس پسر پیغمبر را غارت کرده و به خانه من آوردی آن را از خانه بیرون ببری؟ در اثر نفرین امام، این مرد تا آخر عمر فقیر و بدبخت بود. (34)

2. ابو سعید صیقل نقل می‌کند: «مختار از مخفیگاه چهار تن از عاملان حادثه عاشورا که پیراهن امام حسین(علیه السلام) را غارت کرده بودند؛ مطلع شد. یکی از فرماندهان انقلاب به نام عبدالله بن کامل و همراهان، آنان را دستگیر کردند و نزد مختار آوردند. وقتی مختار چشمش به آن جنایتکاران افتاد، فریاد زد: «ای قاتلان سرور جوانان بهشت! دیدید خداوند چگونه شما را به دست انتقام سپرد؟ دیدید آن پیراهن برای شما چه سرنوشتی را رقم زد؟ سپس دستور داد گردن آنان را

زدند.» (35)

3. عبدالله بن صخبل و برادرش، عبدالرحمن، و فردی دیگر به نام عبدالله بن وهب از جمله دستگیر شدگان بودند که در بازار اعدام شدند. (36)

4. یاران مختار عثمان بن خالد و ابی اسماء بشر بن شوط، که از قاتلان عبدالرحمن بن عقیل بودند را دستگیر و در کنار چاه جعد گردن زد و چون خیرشان را به مختار رساندند، مختار دستور داد برگردید و بدنشان را آتش بزیند تا خاکستر شوند. (37)

یکی از کسانی که مانع آب خوردن امام حسین(علیه السلام) گردید، به مرض استسقا مبتلا گردید و هر چه آب می‌نوشید باز هم می‌گفت: تشنه‌ام، و این به سبب دعای امام حسین (علیه‌السلام) بود که دوبار فرمود: خدایا او را تشنه گردان . یکی از کسانی که هنگام مرگ او را دیده است می‌گوید: در مقابلش یخ گذاشته بودند و او را باد می‌زدند و پشت سرش آتش‌دان قرار داشت، با وجود این از گرمای شکم و سرما پشت می‌نالید و می‌گفت: آبم بدهید که از تشنگی مُردم. وقتی کاسه بزرگی را که اگر پنج نفر می‌نوشید سیراب می‌شدند؛ می‌آوردند، همه را سر می‌کشید و باز هم می‌گفت: آبم بدهید که تشنگی مرا کشت، و سرانجام شکم او مانند شکم شتر پاره شد. (38) مختار، نامه‌ای مفصل برای محمد حنیفه نوشت و به او اطمینان داد که همه قاتلان امام حسین (علیه‌السلام) را به سزای اعمالشان خواهد رساند. (39)

جمعی از عاملان حادثه کربلا از جمله محمد بن اشعث موفق شدند از دست مختار بگریزند و در بصره، نزد مصعب بن زبیر پناه بگیرند. اما سپس در جنگ مصعب بر ضد مختار، وارد نبرد گردیدند که جمعی از آنان کشته شدند. (40)

بردگان و موالی و مستضعفان، که در قیام مختار جان تازه‌ای گرفته بودند و پشتوانه اصلی قیام بودند، بر اشراف کوفه چیره شدند و بعضی از آنان اربابانشان را، که در فاجعه کربلا دست داشتند، به قتل رساندند و یا به مختار معرفی کردند. (41)

و اینگونه شد که قاتلان امام حسین(علیه اسلام) و فرزندان و یاران ایشان و مسببان واقعه دلخراش کربلا به سزای اعمال خود رسیدند.

پی‌نوشت‌ها:

1- بحارالانوار، ج 45، ص 374.

2- بحارالانوار، ج 45، ص 374.

3- لهوف، سید بن طاووس .

4- بحار الانوار، ج 45، ص 374؛ لهوف، سید بن طاووس، ص 183.

5- بحار الانوار، ج 45، ص 59،60؛ لهوف، ص 183.

6- بحارالانوار، ج 45، ص 377.

7- طبری، ج 8، ص 671/ بحارالانوار، ج 45، ص 377/ کامل، ج 4، ص 241.)

- 8- بحارالانوار، ج 45، ص 379.
- 9- تاریخ طبری، ج 6، ص 53.
- 10- تاریخ طبری، ج 6، ص 338.
- 11- تاریخ طبری، ج 6، ص 374.
- 12- تاریخ طبری، ج 6، ص 376.
- 13- تاریخ طبری، ج 6، صص 67 و 337.
- 14- طبری، ج 7، ص 369.
- 15- طبری، ج 8، ص 671/ کامل ابن اثیر، ج 4، ص 240.
- 16- کامل ابن اثیر، ج 4، ص 78.
- 17- بحارالانوار، ج 45، ص 375.
- 18- طبری، ج 8، ص 657/ کامل ابن اثیر، ج 4، ص 242.
- 19- انساب الاشراف، ج 6، ص 426 - 427/ تاریخ طبری، ج 6، ص 90/ بحارالانوار، ج 45، ص 383؛ اخبارالطوال، ص 295.
- 20- انساب الاشراف، ج 6، ص 426 - 427/ تاریخ طبری، ج 6، ص 90/ بحارالانوار، ج 45، ص 383؛ اخبار الطوال، ص 295.
- 21- انساب الاشراف، ج 6، ص 426 - 427/ تاریخ طبری، ج 6، ص 90/ بحارالانوار، ج 45، ص 383؛ اخبار الطوال، ص 295.
- 22- انساب الاشراف، ج 6، ص 426.
- 23- شذرات الذهب، ابن عمار، ج 1، ص 74.
- 24- بحارالانوار، ج 45، ص 386.
- 25- بحارالانوار، ج 45، ص 386.
- 26- کامل ابن اثیر، ج 3، ص 516.
- 27- تاریخ طبری، ج 5، ص 448.
- 28- بحارالانوار، ج 45، ص 3 - 332/ محجة البيضاء، مولا محسن فیض کاشانی، ج 4، ص 241.
- 29- تاریخ طبری، ج 6، ص 64 - 65/ کامل ابن اثیر، ج 4، ص 243.
- 30- تاریخ طبری، ج 6، ص 52.
- 31- طبری، ج 8، ص 677/ کامل ابن اثیر، ج 4، ص 243.
- 32- طبری، ج 8، ص 677.
- 33- بحارالانوار، ج 45، ص 302/ کامل، ج 4، ص 239.
- 34- طبری، ج 7، ص 359.
- 35- تاریخ طبری، ج 6، ص 58.
- 36- تاریخ طبری، ج 6، ص 58.
- 37- طبری، ج 8، ص 670.
- 38- المعجم الكبير، ج 1، صص 227 و 237؛ تاریخ طبری، ج 5، ص 449.
- 39- تاریخ طبری، ج 6، ص 62.
- 40- تاریخ طبری، ج 6، صص 66 و 94.
- 41- بحارالانوار، ج 45، ص 377.

سایت تبیان

مهری هدهدی

اللهم العن أول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له على ذلك

اللهم العن العصاة التي جاهدت الحسين و شاعت و بايعت و تابعت على قتلهم العن جميعا.